

چراغ پنجم - بی‌خاصیت‌تر از سیب زمینی؟ یا ایدئولوژیک بودن؟

بحث ما پیرامون «بحران مشروعیت در نظام جمهوری اسلامی» بود. [تهمت‌ی - حقیقتاً بدتر از یک تهمت ناموسی - که رسانه‌های خارجی ۴۰ سال، و برخی رسانه‌های داخلی - به‌اسم اصلاح‌طلبی - دست کم ۲۰ سال است که آن‌را بر سر این نظام دینی و مردمی، می‌کوبند.] گفتیم زیر سایه این تهمت - که ما آرام‌آرام درباره‌اش بیش‌تر سخن خواهیم گفت - اتفاق دیگری نیز رخ داده که شاید حتی مهم‌تر از اصل تهمت باشد؛ و آن **مغالطه‌هاییست که نه فقط نظام سیاسی ما، که درحقیقت دین و دیانت مردم ما را نشانه رفته است.**

برای روشن شدن این مغالطه‌ها، بحثمان را از بدیهی‌ترین جای ممکن - یعنی **تعریف مشروعیت** و تفاوت آن با **ملاک مشروعیت** - آغاز کردیم. سپس ثابت کردیم که وقتی درباره ملاک مشروعیت بحث می‌کنیم، درواقع منظورمان اینست که استدلال کنیم، فلان ملاک برای مشروعیت، ملاک درستی است و بهمان‌ملاک، ملاکیست غلط. **چون اگر نتوانیم با دلایل منطقی، درباره درست یا غلط بودن ملاک‌های مختلفی که برای مشروعیت ارائه می‌شود، بحث کنیم، دقیقاً به این معناست که هیچ دلیلی در دست نداریم که مثلاً ثابت کند «دیکتاتوری بد است» یا «دموکراسی خوب است»؛ حتی نمی‌توانیم درباره نظام‌های نژادپرستانه، دست به یک قضاوت عقلانی بزنیم.**

سپس ثابت کردیم برای بحث منطقی درباره ملاک‌های مشروعیت - یا حتی از این‌هم ساده‌تر، برای بحث منطقی پیرامون بهتر بودن یا بدتر بودن نظام‌های سیاسی در مقایسه با یکدیگر - ناچاریم ابتدا **تعریفی از سعادت و خوشبختی بشر** - ولو به صورت خوشبختی نسبی - ارائه دهیم. این نیز امکان ندارد مگر آن‌که به چیزی از جنس جهان‌بینی و انسان‌شناسی برآمده از آن جهان‌بینی - و باورهای از جنس ایدئولوژی که به ما بگوید راه رسیدن به خوشبختی چیست - **پیشاپیش اعتقاد داشته باشیم.** یعنی هرکس درباره ملاک مشروعیت سخن می‌گوید، چه متوجه باشد چه نباشد، پیشاپیش، چیزی از جنس جهان‌بینی و ایدئولوژی برآمده از آن جهان‌بینی را پذیرفته است. بدون توجه به این حقیقت، بحث درباره مشروعیت یک بحث بی‌فرجام و بی‌فایده خواهد بود.

بالاخره گفتیم که اندیشه لیبرالیزم نیز برخلاف همه ادعاهایی که می‌شود، از این قاعده مستثنا نیست. **وقتی لیبرال‌ها نظام سیاسی خود را بهتر از نظام‌های دیگر می‌دانند، استدلالشان خواه‌ناخواه بر پایه چیزی از جنس جهان‌بینی و ایدئولوژی برآمده از آن، قرار دارد.**

قول دادیم که در این بخش از گفتارمان، مشهورترین - و اگر دوست داری بگو: مقدس‌ترین - شعار لیبرالیزم را با هم بررسی کنیم تا معلوم شود نفوذ چیزی از جنس جهان‌بینی و ایدئولوژی، در تفکرات لیبرالی تا چه اندازه عمیق و جدی است. منظورم همان جمله مشهوریست که می‌گویند: **حد آزادی هرکس تا آنجاییست که مانع آزادی دیگران نشود.**

من معتقدم به راحتی می‌توان نشان داد که این جمله مقدس و مشهور لیبرال‌ها، فی‌الواقع، یا یک جمله کاملاً بی‌فایده و بی‌خاصیت است و یا این‌که به‌ناچار، در چارچوب نوعی ایدئولوژی به آن نگرسته و عمل می‌شود. چرا؟ برای این‌که فرض کنید می‌خواهیم براساس این جمله، حد آزادی افراد را مشخص کنیم. خوب، برای این‌کار، قبل از هر چیز باید به این پرسش پاسخ دهیم که: **«چه رفتاری اگر از کسی سر بزند، مانع آزادی دیگران خواهد بود؟»**. به‌سادگی می‌توان نشان داد، هر جوابی به این سؤال داده شود، بر پایه نوعی انسان‌شناسی خاص خواهد بود که به‌ناچار، از جهان‌بینی خاصی برآمده و بنابراین، مبتنی بر نوعی ایدئولوژیست. **اگر قرار باشد به‌راستی، هیچ ایدئولوژی خاصی را دخالت ندهیم، آنگاه به‌هیچ شکلی نمی‌توان معلوم کرد که فلان رفتار مانع آزادی دیگران هست یا نیست. یعنی جمله مزبور کلاً بی‌خاصیت خواهد بود.**

اجازه دهید مثالی بزنییم تا موضوع روشن‌تر شود. فرض کنید در یک جمعی هستیم و می‌خواهیم معلوم کنیم که **هرکس آزاد است تا چه مقدار سروصدا ایجاد کند.** اگر بخواهیم بر پایه جمله مقدس لیبرال‌ها تصمیم بگیریم، ناچاریم اول معلوم کنیم چه میزان از ایجاد سروصدا مانع آرامش و آسایش دیگران خواهد بود. در این‌جا دو حالت قابل تصور است؛ یا درخصوص این‌که فلان مقدار سروصدا مانع آسایش دیگران است، میان ما اتفاق نظر وجود دارد، یا ندارد. طبیعتاً که اگر اتفاق نظر داشته باشیم، مشکلی وجود نخواهد داشت. اما اگر میان ما اتفاق نظر وجود نداشته باشد، چطور؟ چگونه باید معلوم کنیم فلان مقدار از سروصدا مانع آسایش دیگران هست یا نیست؟ مثلاً فرض کنید بنده و شما معتقد باشیم «همه آزادند تا فلان مقدار سروصدا ایجاد کنند» اما کس دیگری پیدا شود و بگوید «این مقدار از سروصدا واقعا برای من غیرقابل تحمل است». حالا باید چه کنیم؟ **آیا می‌توانیم به‌او بگوییم تو دروغ می‌گویی و این مقدار از**

سروصدا، باعث آزار تو نمی‌شود؟ واقعا شما از کجا می‌دانید او دروغ می‌گوید؟ شاید این شخص حقیقتا نتواند وضعیتی را تحمل کند که در آن هرکس آزاد باشد تا این مقدار سروصدا ایجاد کند. پس وقتی من و شما می‌گوییم فلان مقدار سروصدا مانع آزادی دیگران نیست، فقط داریم بر پایه جهان بینی و انسان شناسی خودمان حرف می‌زنیم و جهان بینی و انسان شناسی طرف مقابل را نادیده گرفته‌ایم.

آن طرف قضیه هم، عین همین مشکل وجود خواهد داشت. یعنی اگر من و شما بگوییم «ایجاد فلان مقدار از سروصدا مانع آسایش دیگران است و همه باید سروصدایی کم‌تر از این مقدار ایجاد کنند» هم، باز عین همین مشکلی که گفتیم، دوباره پیدا خواهد شد. یعنی، باز ممکنست کسی پیدا شود و بگوید: «من اگر فلان مقدار سروصدا ایجاد نکنم، واقعا حالم بد می‌شود و نمی‌توانم تحمل کنم». آیا می‌توانیم بگوییم این شخص دارد دروغ می‌گوید؟ واقعا شما از کجا می‌دانید؟ شاید حقیقتا بر اثر این مقدار از سکوتی که برای ما مطلوب است، حال او بد شود.

ممکن است شما بگویید: کسی که از فلان مقدار سروصدا ناراحت نشود (/یا بشود) اصلا مریض است. در جواب عرض می‌کنم: بنده ممکنست با شما موافق باشم اما به هر حال، این هم، جهان بینی و انسان شناسی بنده و شماست. ممکن است واقعا کسی پیدا شود و متقابلا بنده و شما را بیمار بداند که این هم البته، ناشی از جهان بینی و انسان شناسی اوست. پس در قبال سروصدای دیگران، هر موضعی داشته باشیم، این موضع گیری برخاسته از نوعی جهان بینی و انسان شناسی است و تصمیم گیری بر پایه آن، حکایت از نوعی ایدئولوژی می‌کند.

حتی اگر بگویید «برای معلوم کردن این که چه میزان از سروصدا، مانع آسایش دیگران است، باید به نظر اکثریت مراجعه کنیم»، باز هم، مسئله حل نخواهد شد. چون فورا عرض می‌کنم در این صورت هم، باز بر پایه ایدئولوژی خودتان فتوی صادر کرده‌اید. ایدئولوژی شما می‌گوید برای تعیین این که تا چه میزان از سروصدا مانع آزادی دیگران نیست، به نظر اکثریت رجوع کنید. ایدئولوژی کس دیگری ممکن است حرف دیگری بزند. مثلا ممکن است بگوید: چرا به نظر اکثریت رجوع کنیم؟ به نظرات فلان حکیم و عارف وارسته مراجعه می‌کنیم که خیلی بیش تر قابل اعتماد است. شما ممکن است مراجعه به نظر یک حکیم و عارف وارسته را در این موضوع، احمقانه تلقی کنید. مانعی ندارد. این نشان می‌دهد که شما ایدئولوژی او را

احمقانه می‌دانید و ایدئولوژی خودتان را درست می‌پندارید. اما به هر حال، دارید ایدئولوژیک برخورد می‌کنید. آن‌شخص هم، ممکن است متقابلاً همین احساس را در مورد ایدئولوژی شما داشته باشد و رجوع به نظر اکثریت را احمقانه پندارد! در هر صورت، او هم، دارد بر اساس ایدئولوژی خودش قضاوت می‌کند.

باز ممکن است بگویید برای این‌که معلوم شود چه مقدار سروصدا، مانع آسایش دیگران است، به تحقیقات علمی نوین مراجعه می‌کنیم. اما باید بگوییم - صرف نظر از این‌که بتوان یا نتوان در این زمینه به تحقیقات علمی دل بست - باز هم، مسئله حل نخواهد شد. چون رجوع به تحقیقات علمی هم، حکایت دارد از ایدئولوژی شما. ممکن است کسی بگوید: چرا به تحقیقات علمی مراجعه کنیم که پر است از «اما» و «اگر» و «آمار» و «احتمالات»؟ به تعالیم کنفسیوس مراجعه می‌کنیم که حکیمی برجسته و انسان‌شناس بوده و الان هم در میان ما نیست تا نظرش - مثل نظر برخی دانشمندان - بتواند تحت تأثیر تبلیغات یا منافع شخصی قرار بگیرد! باز شما ممکن است مراجعه به نظرات کنفسیوس را کار ابلهانه‌ای پندارید. حرفی نیست. ولی این هم، حکایت از ایدئولوژی شما دارد. آن شخص هم، ممکن است متقابلاً نظر شما را تخطئه کند که باز حکایت از ایدئولوژی او دارد.

پس به محض این‌که بخواهیم معلوم کنیم، چه رفتاری باعث مختل شدن آسایش دیگران است و چه رفتاری آسایش دیگران را مختل نمی‌کند، چاره‌ای نداریم جز این‌که از نوعی جهان‌بینی و انسان‌شناسی، و ایدئولوژی برآمده از آنها، کمک بگیریم. یعنی حتی برای معلوم کردن پیش پا افتاده‌ترین رفتارها - مثل این‌که «آیا فلان مقدار سروصدا مانع آسایش دیگران هست یا نیست؟» - هم، چاره‌ای نداریم جز این‌که به نوعی - پنهان یا آشکار - چیزی از جنس جهان‌بینی و ایدئولوژی را دخالت دهیم. فعلاً برای من در این بحث، مهم نیست که این جهان‌بینی و انسان‌شناسی و ایدئولوژی، چه باشد. مهم اینست که بدون داشتن چنین اصولی، هرگز نمی‌توان معلوم کرد چه رفتارهایی موجب مختل شدن آزادی دیگران است و چه رفتارهایی به آزادی دیگران آسیبی نمی‌رساند.

به‌طور کلی، هر وقت و درباره‌ی هر موضوعی، اگر بخواهیم تصمیمی بگیریم، از دو حال خارج نیست؛ یا در این زمینه اتفاق نظر داریم، یا نداریم. اگر اتفاق نظر داشته باشیم که از اول مشکلی وجود نداشته است. هر جا اتفاق نظر باشد، همه بر پایه‌ی آن عمل می‌کنند؛ چه مسلمان

باشند چه کافر چه لیبرال چه غیرلیبرال؛ اتفاق نظر دارند، پس براساس آن عمل می‌کنند. یعنی

جمله مقدس لیبرالیزم در این حالت هیچ فایده خاصی برای ما ندارد.

اما اگر اتفاق نظر وجود نداشته باشد، به هر شکلی که تصمیم بگیریم، باز از دو حال خارج نیست؛ یا درخصوص شیوه تصمیم‌گیری درهنگام بروز اختلاف، اتفاق نظر وجود دارد، یا ندارد. اگر اتفاق نظر وجود داشته باشد که باز مشکلی نخواهد بود. (اصولا وقتی اتفاق نظر هست، هیچ مشکلی نیست؛ چه این‌که به جمله مقدس لیبرال‌ها باور داشته باشیم، چه باور نداشته باشیم.) اما اگر در این‌جا هم، اتفاق نظر وجود نداشته باشد، بالاخره ناچاریم برای تصمیم‌گیری، نوعی جهان‌بینی و ایدئولوژی خاص را برگزیده و جهان‌بینی و ایدئولوژی‌های معارض را کنار بگذاریم.

من تمدا سعی کردم این موضوع را با مثالی ساده و مبتذل (حدومرز ایجاد سروصدا) بیان کنم تا صورت مسئله به‌خوبی روشن شود. اما واقعیت اینست که ایدئولوژیک بودن تصمیمات در نظام‌های لیبرالی و سکولاری، ابعاد بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تری دارد. به‌عنوان یک مثال جدی‌تر، اگر کسی سؤال کند: «آیا برهنگی - یعنی در ملاء عام، لباس را درآوردن - مخل آزادی دیگران هست یا نه؟»، چه پاسخی می‌توان به‌او داد؟ هر پاسخی به‌او بدهیم، این پاسخ مبتنی بر نوعی جهان‌بینی و ایدئولوژی خواهد بود.

[اگر اجازه دهید، این مثال را با چراغ بعدی روشن خواهیم کرد!]